

ارگان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران - شماره‌ی چهارم - مرداد ۹۱



## مستحکم باد اتحاد انترناسیونالیستی خلق‌های ایران و افغانستان

در میان سیاهه‌ای از اخبار اخیر؛ سرکوب افغانستانی‌های ساکن ایران توسط دولت جمهوری اسلامی بیش از همه جلب نظر می‌کند. سوال اساسی این است که چگونه باید با این مساله روبرو شد؟ یا از چه منظری به آن نگریست؟ برخلاف انواع تفاسیر محدود و یک جانبه و تک بعدی حقوق بشری که در مواردی باعث بروز شوونیسم و هیستری کمونیسم‌ستیز برخی از لیبرال‌های وطنی شد (۱)، می‌توان از زاویه‌ای کمونیستی و انقلابی از دو منظر به این مساله نگریست:

افغانستانی‌های ساکن ایران که از سی سال پیش و به دنبال شعله‌ور شدن آتش جنگ‌های داخلی که با تجاوز و مشارکت و حمایت امپریالیست‌ها و متحدین‌شان همراه بود از کشور خود گریختند و به ایران آمدند، از ابتدا به صورت یک «ملت تحت ستم» در ایران ساکن شدند. ممنوعیت تحصیل کودکان آن‌ها در مدارس، محرومیت از انواع امکانات نسبی مانند بیمه و غیره، فقدان هرگونه برگه‌ی هویت و شناسنامه و حتی برخوردهای نژادپرستانه‌ی تهوع‌آور برخی از توده‌های مردم ایران با ایشان همگی از مصداق‌های این تحت ستم و تبعیض بودن است. می‌دانیم که در ایران ستم ملی به شکل هژمونی و برتری ملت فارس در مقابل سایر ملل ساکن ایران مانند؛ کردها، بلوچ‌ها، اعراب، ارمنه، ترکمن‌ها و ترک‌ها و... وجود دارد و این ستم ملی یکی از نقاط اتکای بورژوازی ایران از ابتدای تکوین مناسبات و دولت سرمایه‌داری در ایران تاکنون بوده است. دردناک آن است که گاهی برخوردهای نژادپرستانه با افغانستانی‌ها از سوی

برخی از توده‌های ملل تحت ستم در ایران صورت می‌گیرد. این وظیفه‌ی نیروهای آگاه کمونیست و انقلابی است که نخست؛ ماهیت شوونیستی دولت و سرمایه‌داری ایران را افشا کرده و نشان دهند که چگونه ستم بر ملل غیر فارس یکی از پایه‌های این سیستم است، دوم آنکه؛ با «افغان‌ستیزی» برخی از توده‌های ناآگاه مبارزه کرده و بر این مساله تأکید کنند که افغانستانی‌های ساکن ایران شهروندان زمین هستند و در تمامی امکانات و سرنوشت و شادی و غم مردم ایران با ایشان شریک و دارای حق هستند و از این نظر یکی از ملل ساکن ایران می‌باشند و نه «مهمانان موقت و ناخوانده»، و از همه مهمتر اینکه بتوانند توده‌های افغانستانی را در مسیر سرنوشتی رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی و در مسیر انقلاب و کمونیسم متحد کنند.

از آغاز مهاجرت وسیع جنگ‌زدگان و پناهنده‌گان افغانستانی به ایران فقر، بیماری، گرسنگی، فلاکت و آواره‌گی مشخصات اصلی وضعیت آنان در ایران بود. اکثریت مطلق این جمعیت به طبقه‌ی کارگر ایران پیوست و عمدتاً در مشاغل سنگین و فرساینده‌ای چون کارهای ساختمانی، کار در مزارع و دامداری‌ها و... با حداقل دستمزد و بدون بیمه‌ی بازنشستگی و بیمه‌ی خدمات درمانی پرداختند. اگرچه بی‌حقوقی مطلق و فوق‌استثمار مشخصه‌ی شرایط عمده‌ی طبقه‌ی کارگر ایران است اما این مساله در مورد کارگران افغان به صورت مضاعف با ستم ملی و نژادپرستی همراه و عجین شد. در اکثر موارد کارگران افغان ناچار به پذیرش شرایط کار با دستمزدی به مراتب کمتر از هم طبقه‌ای‌های ایرانی‌شان هستند و از آنجا که رژیم ایران اجازه‌ی کار قانونی را از ایشان سلب کرده است، روی آوردن به کار سیاه و پذیرش هرگونه شرایط کاری از سوی کارفرما تنها راه بقا برای بسیاری از افغانستانی‌های ساکن ایران است. این در شرایطی است که کارگران افغان سال‌ها است که در آبادانی شهرهای ایران می‌کوشند و سود حاصل از بی‌حقوقی و فوق‌استثمار ایشان، منبع انباشت ثروت کلانی برای بورژوازی و دولت ایران بوده است. دولت ایران عمده‌ی سرکوب‌ها و محدودیت‌ها را علیه کارگران و زحمتکشان افغانستانی اعمال می‌کند و این فشارها علیه تجار و بازرگانان و سرمایه‌داران افغانستانی بسیار کمتر است. باز هم این وظیفه‌ی کمونیست‌های انقلابی و اقشار آگاه و پیشرو پرولتاریای ایران است تا به بسیج، سازماندهی و آگاه کردن کارگران و زحمتکشان افغانستانی به عنوان تحت ستم‌ترین و فرودست‌ترین قشر طبقه‌ی کارگر ایران بپردازند و این نیروی عظیم طبقاتی را علیه جمهوری اسلامی، علیه سرمایه‌داری و علیه امپریالیسم متحد کنند. پاسخ کمونیستی به مساله‌ی سرکوب افغانستانی‌ها در ایران نه اعلام همدردی صرف، یا ابراز انزجار از سرکوب آن‌ها یا تأکید بر حقوق مدنی ایشان و غیره به عنوان مهمانان موقت ساکن ایران بلکه متحد کردن و آگاه کردن و سازماندهی ایشان جهت انقلاب و کمونیسم است. این افق و چشم‌انداز انترناسیونالیستی و کمونیستی برای متحد کردن خلق‌های ایران و افغانستان است.

در میان سیاهه‌ای از اخبار اخیر؛ سرکوب افغانستانی‌های ساکن ایران توسط دولت جمهوری اسلامی بیش از همه جلب نظر می‌کند. سوال اساسی این است که چگونه باید با این مساله روبرو شد؟ یا از چه منظری به آن نگریست؟ برخلاف انواع تفاسیر محدود و یک جانبه و تک بعدی حقوق بشری که در مواردی باعث بروز شوونیسم و هیستری کمونیسم‌ستیز برخی از لیبرال‌های وطنی شد (۱)، می‌توان از زاویه‌ای کمونیستی و انقلابی از دو منظر به این مساله نگریست:

افغانستانی‌های ساکن ایران که از سی سال پیش و به دنبال شعله‌ور شدن آتش جنگ‌های داخلی که با تجاوز و مشارکت و حمایت امپریالیست‌ها و متحدین‌شان همراه بود از کشور خود گریختند و به ایران آمدند، از ابتدا به صورت یک «ملت تحت ستم» در ایران ساکن شدند. ممنوعیت تحصیل کودکان آن‌ها در مدارس، محرومیت از انواع امکانات نسبی مانند بیمه و غیره، فقدان هرگونه برگه‌ی هویت و شناسنامه و حتی برخوردهای نژادپرستانه‌ی تهوع‌آور برخی از توده‌های مردم ایران با ایشان همگی از مصداق‌های این تحت ستم و تبعیض بودن است. می‌دانیم که در ایران ستم ملی به شکل هژمونی و برتری ملت فارس در مقابل سایر ملل ساکن ایران مانند؛ کردها، بلوچ‌ها، اعراب، ارمنه، ترکمن‌ها و ترک‌ها و... وجود دارد و این ستم ملی یکی از نقاط اتکای بورژوازی ایران از ابتدای تکوین مناسبات و دولت سرمایه‌داری در ایران تاکنون بوده است. دردناک آن است که گاهی برخوردهای نژادپرستانه با افغانستانی‌ها از سوی

**یک** موضوع باید روشن شود تا بتوانیم به حرکت خود ادامه دهیم. در شماره‌ی قبل به یکی از نظرات غالب بر افکار جوانان اشاره کردیم: "با تغییر شکل جنگ‌های امروز و تجهیزات نظامی پیشرفته‌ای که به کار گرفته می‌شود، مبارزه‌ی مسلحانه پارتیزانی یا جنگ و کلا تدارک برای کارِ مسلحانه بی‌فایده است!" در همان شماره برخی واقعیات مادی را به میان کشیدیم تا بتوانیم از آن‌ها حرکت کرده و با جسارت با آن‌ها روبه‌رو شویم. چراکه تنها با حرکت از واقعیات و با حرکتی روش‌مند است که امکان ترسیم افق انقلابی را داریم. مارکس و انگلس از نزدیک وقایع تاریخی مانند جنگ داخلی در آمریکا، جنگ‌های گوناگون در اروپا و دیگر نقاط را دنبال کردند و تلاش‌شان این بود که بتوانند رابطه‌ی درستی بین واقعیات مادی موجود برقرار سازند. تجربه و بررسی دقیق

آن‌ها از خیزش کارگران در پاریس و اولین حکومت کارگری -کمون پاریس- بسیار بالارزش بود. آن‌ها این اصل پایه‌ی مارکسیسم را به‌صورتی استوار بنهاندند که نابودی سرمایه‌داری برای پیشرفت به‌جامعه‌ی بی‌طبقه یا کمونیسم، مستلزم سرنگونی قهرامیز دولت سرمایه‌داری و سرکوب قهرامیز طبقه‌ی سرمایه‌دار سرنگون‌شده و عناصر سرمایه‌دار به‌مثابه اولین قدم می‌باشد.\*

این اصل پایه‌ای در مقدمه‌ی انگلس بر "مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸" و اثر معروف دیگرش "آنتی دورینگ" به سمت نوعی جمع‌بندی برای استراتژی نظامی طبقه‌ی کارگر پیش‌رفت. او آخرین تحولات در تسلیحات و عوامل متحول‌شده‌ی دیگر را که به تغییرات لازم در تاکتیک‌ها و استراتژی جنگ مدرن پا داد، بررسی و جمع‌بندی کرد و درس‌های آن را برای خیزش مسلحانه‌ی طبقه‌ی کارگر بر علیه حاکمیت سرمایه فرموله کرد.

ما نیز مانند اندیشمندان انقلابی و بانیان مارکسیسم باید با واقعیات و پدیده‌ها به شیوه‌ی علمی برخورد کنیم تا بتوانیم هژمونی نظرات حاکم و غالب را هم در عمل شکسته و هم در نظر، اندیشه‌ای نو دراندازیم. واقعیت این‌ست که غلبه‌ی این هژمونی آن‌چنان قوی است که حتی در دوران کسب قدرت سیاسی و پیروزی انقلاب توسط طبقه‌ی ما نیز این هژمونی خود را اعمال می‌کند. آری تحریک‌آمیز است ولی واقعیت دارد! این موضوع هم در شوروی و هم در چین خود را بروز داد. اما جمع‌بندی مارکسیستی از موضوع این است که در برابر غلبه‌ی این دیدگاه غلط که "سلاح همه چیز را تعیین می‌کند" باید یک انتقاد علمی پیش گذاشت. باید به منادیان یا

ابراهیمی

# اسلحه

بخش سوم

## گریز و پرتاب سه‌راهی

مغلوب‌شده‌گان این ایده یادآوری کرد که پذیرش این ایده به ناگزیر به سازش و انقیاد پا می‌دهد نه به رهایی. برای حرکت از شرایط نامتوازن قوا ابتدا باید توازن را برقرار کرد و سپس به نفع طبقه‌ی خود توازن را برهم زد. این اصلی‌ست که چه در ابعاد کلان جنگی و

عام یک به یک برابر کرد ولی تاکید ما داشتن روی- کرد دیالکتیکی به این مقوله است. اهمیت فاکتور ذهنی مورد تاکید این‌ست که امروزه وجود انسان‌های آگاه که به موقعیت خود و طبقات دیگر آگاه هستند، کم‌یاب است. به‌همین دلیل است که بسیاری از جوانان جویای رهایی، مقهور هژمونی ایدئولوژیک، سلطه‌گرایانه و ماشینی‌محور سرمایه‌داری می‌شوند.

در دنیایی به‌سر می‌بریم که نیاز به گسست‌های فکری بزرگ است. گسست‌هایی از جنس گسست فعالین "راف" در آلمان دهه‌ی ۶۰-۷۰. آن‌ها در ضدیت با فاشیسم، امپریالیسم و کاپیتالیسم و تکیه بر پایگاه انقلابی سوسیالیسم و در دوران اوج اندیشه‌های آلترناتیو دست به سلاح بردند و ذره‌ای تردید نکردند. بعد از زندانی و مرگ‌شان تا سال‌ها احزاب چپ -حتی پارلمانی- از آن‌ها و شرایطی که بوجود آمدند حمایت

می‌کردند. دورانی بود که از آمریکای جنوبی، خاورمیانه از فلسطین تا ایران، از آفریقا تا قلب سرمایه‌داری انسان‌های آگاه، آلترناتیوسازی می‌کردند. قصدمان تایید مشی راف نیست بلکه تاکید می‌کنیم بر این واقعیت است که امروزه که کهنه‌گی سرمایه‌داری در حال فروریزی بر سر خودش است، مشکل اساسی نبود انسان‌های آگاه و همان فاکتور ذهنی مورد نظر است. در نتیجه‌ی این غیبت تاریخی، این عدم گسست فکری، این



مقهورشدن به ایده‌های مسلط؛ نسل ما فقط با نمادهایش سرگرم است و جسارت انتخاب آگاهانه ندارد. مردم رهایی‌طلب و خسته از سیستم نیز فوج فوج جذب مرتجع‌ترین نیروهای دارای آلترناتیو و برنامه می‌شوند. باید این موج را برگرداند!

رویاریو طبقاتی حاکم است و چه در یک مبارزه‌ی خیابانی. این دیدگاه غلط روی کردی مکانیکی به مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ است. در کنار این پدیده نقش انسان‌ها نادیده گرفته شده‌است. همان‌طور که سلاح یک فاکتور مهم در جنگ است، اما فاکتور تعیین‌کننده، انسان‌ها هستند، نه اشیاء. ارتش و قوای نظامی الزاما توسط مردم بکار برده می‌شود و باید روی این عامل تمرکز ویژه‌ای کرد. در ارتباط با این مسئله ماؤو بر اساس نظرات جنگی ناپلئون و کلاسونیتس و بررسی جنگ‌های مختلف چینی‌ها، نکته‌ی مهمی را تاکید می‌کند و آن را "نقش دینامیک و آگاه انسان" می‌خواند. او خاطرنشان ساخت که: "اگرچه شرایط عینی -قدرت عینی و ضعف‌های طرفین متخاصم در جنگ- امکان شکست یا پیروزی را تنظیم می‌کند، اما کماکان این عوامل نتیجه جنگ را تعیین نمی‌کنند! دست‌آورد واقعی و پیروزی یا شکست واقعی هم‌چنین به فاکتور ذهنی یعنی مقوله‌ی رهبری و پیش‌برد جنگ وابسته خواهد بود"\*\*\*.

یک توضیح: کاربرد ضمیر "ما" در این سلسله یادداشت‌ها، لزوماً نه موضع تمام رفقای کمونیست فعال در شورا است و قطعاً موضع بسیاری از رفقای فعال دیگر و خارج از مجموعه‌ی شورا هم نیست. "ما"ی به کار رفته عمدتاً گرایش مشخصی در نسل جوان را نماینده‌گی می‌کند که نویسنده خود را هم‌راه آن گرایش می‌داند و توضیح این نکته را برای مخاطبان "اسلحه" ضروری می‌داند.

\* مبارزه طبقاتی در فرانسه و مقدمه‌ی انگلس بر آن.

\*\* مجموعه آثار نظامی ماؤو: مسائل استراتژیک در جنگ انقلابی چین، فصل سوم.

\*\*\* ماؤو تسه دون، "سه مبارزه عظیم در جبهه فلسفی چین" ص ۵.

# «دور از کارخانه»

(نمایش‌نامه‌ی کارگری)

ژان پل ونزل / لویی والدز

مترجمان: بهزاد فراهانی

فهیمة رحیم‌نیا

نشر قطره - ۱۳۸۴

تا کنون مجلات و کتبی در زمینه‌ی مسائل کارگری هرچند به صورت محدود به چاپ رسیده‌اند. البته به علت مشکل اساسی توزیع کتاب، این گونه آثار هم کم‌تر به دست علاقه‌مندان می‌رسد. به همین منظور صحیح بود که یکی از آثار پیش گفته راه هر چند خلاصه به علاقه‌مندان معرفی کنیم.

فهیمة رحیم‌نیا و همسرش بهزاد فراهانی که هر دو از فعالان عرصه‌ی تئاتر و سینما هستند، این بار دست به ترجمه‌ی دو نمایش‌نامه با موضوع «مسائل کارگری» زده‌اند. بهزاد فراهانی قبلاً در همین زمینه به بازتاب مسائل کارگران و اقشار زحمتکش جامعه در آثارش توجه نشان داده است.

کتاب از سوی نشر قطره که طی چند سال اخیر نمایش‌نامه‌های بسیاری را به چاپ رسانده است، منتشر شده و شامل دو نمایش‌نامه‌ی «دور از کارخانه» اثر ژان پل ونزل و «دو چهره‌ی یک کارفرما» اثر لویی والدز می‌شود.

نمایش‌نامه‌ی نخست روایتی از یک زوج کهن سال بازنشسته است که مرد خانواده، کارگر کارخانه‌ی ذوب‌آهن بوده و حالا برای گذران زندگی در دوران بازنشستگی به بیلاق آمده‌اند. نویسنده از انتخاب فضای «بیلاق» کمک گرفته تا خواننده را بر محیط درونی خانه و روابط شخصیت‌ها بدون توجه به شخصیت دیگری، متمرکز کند.

تمام نمایش‌نامه‌ی «دور از کارخانه» را می‌توان تلاش زوج بازنشسته برای فرار از فرسوده‌گی کار در کارخانه دانست. سوال اصلی نویسنده این است که اما مگر می‌شود بخشی از حیات آدمی را نادیده گرفت؟ داستان از آنجا آغاز می‌شود که یک ویزیتور برای فروختن اجناس شرکتش به این زوج بازنشسته مراجعه می‌کند. روال گفت‌وگوهای شخصیت‌ها این را نشان می‌دهد که کارخانه در جای‌جای گفت‌وگوهای زوج بازنشسته حضور دارد و گویی که می‌خواهد نسبتش را با

زنده‌گی کنونی آن‌ها معین کند. اما در مقابل مصرف‌گرایی فزاینده‌ی سرمایه‌داری که به تغییر کیفی در تولید کالاها منجر شده است، ارزش‌هایی که برای زوج بازنشسته در «کار در کارخانه» وجود داشته است عمده می‌شوند و یک نوع هویت کاذب برای توجیه گذشته‌ی فلاکت‌بارشان در کارخانه ایجاد می‌شود. حالا دیگر کالاها دوامی ندارند و زود خراب می‌شوند و به مدت گارانتی‌شان دوام می‌آورند (۱). این ناشی از رشد تکنولوژی است که در خدمت سرمایه‌داری قرار گرفته است (۲).

اما برای زوج بازنشسته صرف فراوان نیروی کار برای تولید کالای با کیفیت، ارزشی باقی‌مانده از دوران سپری شده‌ی سرمایه‌داریِ اوایل قرن بیستم است که در رفتار مرد بازنشسته کاملاً نمایان است.

کارل مارکس (KARL MARX) فیلسوف و اقتصاددان منتقد سرمایه‌داری، یکی از خصلت‌های کار بیگانه‌شده را عدم تسلط کارگر بر روند تولید کالا می‌داند که نقش فعالیت و خلاقیت فردی در آن بسیار کاهش یافته است. این برداشت مارکس از سرمایه‌داری قرن نوزدهم بوده است و حالا با رشد تکنولوژی و



مرحله‌ای شدن فزاینده‌ی فرآیند تولید، بیش از پیش کارگر از فرآیند تولید بیگانه شده است و تنها چیزی که مورد توجه سرمایه‌داری قرار می‌گیرد، تنها و تنها «مصرف» است و اراده‌ی خلاقه‌ی کارگران بر روند تولید نادیده گرفته می‌شود. ایده‌تولوژی «مصرف‌گرایی» در چنین مرحله‌ای اهمیت حیاتی برای سرمایه‌داری یافته است. وقتی که فرانسوا (در نقش ویزیتور) با زوج بازنشسته برای فروش کالاهايش وارد مذاکره می‌شود متوجه می‌شویم که ارتباطی بین آن‌ها برقرار نمی‌شود چرا که هنوز ارزش‌هایی برای زوج پیر وجود دارد که لاقال اندکی از خلاقیت انسانی و حدودی از اختیار انسان بر زنده‌گی‌اش در آن نمایان است که البته حتا این میزان هم در نمایش‌نامه‌ی «دور از کارخانه» نمی‌تواند حیاتی

دوباره و جدا از سختی و میراث کار در کارخانه برای زوج بازنشسته بیافریند.

نمایش‌نامه‌ی «دو چهره‌ی یک کارفرما» رابطه‌ی یک کارگر و یک کارفرما را عمده کرده و بی‌واسطه تضاد اساسی آن‌ها را با یکدیگر نشان می‌دهد. کارفرما از لطف و محبتی که در حق کارگر کرده است سخن می‌گوید و کارگر هم از روی ناچاری - و بیشتر از روی ناتوانی - به مجیز گویی می‌پردازد. این ابراز لطف کارفرما بالا می‌گیرد و به کارگر پیش‌نهاد می‌دهد که ماسک و لباس او را برای امتحان کردن نقش کارفرما بر خود بپوشاند. کارگر با اکراه و ناباوری پیش‌نهاد کارفرما را قبول می‌کند و لباس کارفرما را می‌پوشد و ماسکش را بر چهره می‌زند. کارفرما بعد از در آوردن ماسک و عوض کردن لباسش کاملاً شبیه کارگر می‌شود.

کارگر آن‌چنان در نقش خود فرو می‌رود و به کارفرما حکم می‌راند که کارفرما از کار خودش پشیمان می‌شود و سعی می‌کند که لباسش را پس بگیرد. در این کشاکش کارفرما به استثماری که به اشکال متفاوت انجام داده است، اعتراف می‌کند و تناقض‌هایی که در ابراز لطف و محبت‌های اولیه‌اش وجود داشت نمایان می‌شود.

نویسنده تغییر را تنها در ظاهر (لباس و ماسک) پی‌گیری نمی‌کند و آن را به طبقه‌ی کارگر پیش‌نهاد نمی‌دهد، بلکه از این طریق می‌خواهد به شکل ساده و البته جذابی نکاتی که در استعمار کارگران از سوی کارفرما مخفی می‌شد، توسط خود کارفرما بیان شوند. دلیل دیگر ما برای این که بخواهیم از این هدف نویسنده دفاع کنیم و هم‌چنین در مقابل وارد آمدن اتهام ساده‌سازی به نویسنده، حرفی داشته باشیم، این است که در آخر نمایش، کارگر تغییر چهره‌داده به کارفرما - توسط چارلی (محافظ و نوکر گوش به فرمان کارفرما) از شر کارفرمای - تغییر چهره داده به کارگر - خلاص می‌شود ولی رو به تماشاگران می‌کند و می‌گوید که همه‌ی اموال کارفرما را به او پس خواهد داد، زیرا که فردای آن روز همه‌ی آن اموال متعلق به او خواهد بود!! با این پایان‌بندی، نویسنده، جای‌گزینی را در سطح و ظاهر - اگر بخواهیم در بُعد سیاسی به آن نگاه کنیم - و تنها در تغییر ساختار سیاسی نمی‌بیند، بلکه فردایی را نوید می‌دهد که بر اساس درکی طبقاتی از ستم و استعمار و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری استوار شده و به دنبال مبارزه‌ی پی‌گیر حاصل شده است.

می‌توانیم از زوایای دیگر هم به نقد و بررسی نمایش‌نامه‌های مذکور بپردازیم اما سخن کوتاه می‌کنم و در پایان خواندن نمایش‌نامه‌های فوق را به علاقه‌مندان هنر نمایش و مباحث کار و کارگری پیش‌نهاد می‌کنم.

(۱) نگاه کنید به: سین یک - صفحه‌ی ۲۲

(۲) و این که رشد تکنولوژی چگونه به استعمار فزاینده‌ی طبقه‌ی کارگر انجامیده است، خود بحث مفصلی می‌طلبد. •

# و این صدای تاریخ است...

**درباره‌ی دادگاه رسیدگی به  
کشتار زندانیان سیاسی  
در دهه‌ی ۶۰ (ایران تریونال)**

**مرحله‌ی** نخست دادگاه رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در دهه‌ی ۶۰ و جنایات رژیم جمهوری اسلامی، موسوم به ایران تریونال که به همت و تلاش تعدادی از زندانیان سیاسی سابق و فعالین سیاسی تشکیل شده بود، در روزهای ۲۹ خرداد تا ۲ تیر ۱۳۹۱ (۱۸ تا ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲) در لندن برگزار شد. اهمیت اصلی دادگاه به این دلیل بود که بیش از ۸۰ نفر از زندانیان سیاسی سابق، نزدیکان و خویشان و فرزندان و همسران و پدران و مادران اعدام شدگان و شکنجه‌شدگان در یک عرصه عمومی علیه رژیم جمهوری اسلامی و سی سال شکنجه و کشتار و اعدام و زندان، به‌ویژه در دهه‌ی ۶۰ شهادت داده و به نوعی اعلام جرم کردند. آنان از سلول‌های انفرادی گفتند و ماه‌ها تنهایی، از بازجویی‌های مداوم و شکنجه‌های هولناک، از کابل و سوزاندن و آویزان کردن، از پاهای پاره پاره شده و سینه‌های خرد شده، از اعدام‌های کاذب و «قبرها» و «قیامت‌ها»، از به دار آویخته شدن زنان آریستن و تجاوز به دختران باکره پیش از اعدام، از جنازه‌هایی که هیچگاه تحویل داده نشد و گورهای بی‌نشان، جوخه‌های صدها نفری تیرباران و حلقه‌های دار، از کشتار نوجوانان و جوانان ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ساله، از اوین و گوهر دشت، قزل حصار و عادل آباد و وکیل آباد و دیزل-آباد، زندان کارون و اصفهان و کرمان و ارومیه و سهند و تبریز و... از تابستان گرم ۶۷ و سراسر دهه‌ی سیاه ۶۰. شاهدان ایران تریونال این همه را گفتند و جهان این همه را شنید. یک افشای تمام عیار علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی. فیلم‌های دادگاه، در یوتیوب صدها بار در روز باز می‌شود، این یعنی هزاران بار افشاگری علیه شکنجه و کشتار و اعدام. از این نظر دادگاه ایران تریونال موفق بوده است. یک افشاگری جمعی و سراسری علیه ماهیت واقعی رژیم حاکم بر ایران به‌ویژه برای نسل جوانی که کوشیده می‌شود هر چه کمتر از آن سال‌ها بشنود و بداند. با مستند کردن چنین گواهی‌ها و چنین افشاگری‌هایی همه‌ی شخصیت‌های رژیم جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته‌ای از هر رنگ و گرایشی از شخص خمینی تا خامنه‌ای، از رفسنجانی تا میرحسین موسوی و کروبی و غیره و غیره در مقام جنایت‌کار

و متهم قرار گرفته و به قول شاملو هر «گاو گند چاله دهانی» نتواند ادعای مردم دوستی و کرامت انسانی را کرده و دستان آلوده به خون و جنایت خود را پشت دست‌بند سبز و عباهای شکلاتی پنهان کند!

اما مساله این است که چگونه می‌توان با یک دید سیاسی و رزمنده به رویدادی چون کشتار و قتل عام مبارزین و انقلابیون ایرانی در دهه‌ی ۶۰ نگاه کرد و چگونه می‌توان این مساله را در جهت آشکار شدن هر چه بیشتر ماهیت واقعی رژیم جمهوری اسلامی و وضوح بخشیدن به صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی در ایران تبدیل کرد؟ یک گرایش قدرت‌مند و وسیع بین‌المللی وجود دارد که می‌کوشد تا کشتار و شکنجه و قتل عام زندانیان سیاسی را به یک امر صرف حقوقی و اصطلاحاً «حقوق بشری» تقلیل بدهد. گویی مساله‌ی کشتار فعالین سیاسی ایرانی در دهه‌ی ۶۰، با تلفات تصادفات جاده‌ای یا کشته شدن در یک حادثه زلزله تفاوتی ندارد و قضیه بهتر است در حد همین پرونده‌های حقوقی و قضایی باقی بماند. در حالی که مساله دقیقاً ابعاد سیاسی این جنایت و جایگاه آن در صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی با رژیم اسلامی است. از نظر حقوق

و انقلابیون و کمونیست‌ها بگویند، اینکه چرا نسل دهه‌ی ۶۰ و پیشگامان آزادی در برابر خمینی و رژیم ارتجاعی او شوریدند و دست به سلاح بردند. گفتن از «قربانیان دهه‌ی ۶۰» و «مظلومیت» آن‌ها بدون طرح ایده‌ها و اهداف و آرمان ایشان نه حقیقت‌جویی است نه آگاهی‌بخشی و نه ادای دین به جان‌باختگان آن دهه، بلکه دادن تصویری مبهم، ناقص و بی‌خط و نشان است. نسل انقلابی دهه‌ی ۶۰ بدون طوفان شورش و انقلاب، بدون پرچم کمونیسم و رهایی قابل فهم و قابل دفاع نیست، بهترین دفاع از آن نسل، تداوم انقلاب و کمونیسم است. مساله‌ی دیگری که به واقع در جریان دادگاه ایران تریونال جای آن خالی بود، بحث پیرامون نقش امپریالیست‌ها در سرکوب انقلاب ایران و سکوت بسیاری از رسانه‌های غرب در جریان آن سرکوب‌ها و کشتارها بود. درست است که در جریان بررسی و افشای جنایات دهه‌ی ۶۰، نوک اصلی حمله باید متوجه جنایت‌کاران و عاملین مستقیم آن یعنی جمهوری اسلامی و سران‌اش باشد اما نباید از یاد برد که این رژیم در تمام آن سال‌ها از سوی قدرت‌های امپریالیستی به اشکال متعدد پیدا و پنهان هم در جریان جنگ با عراق و به خصوص در جریان سرکوب انقلاب مردم ایران و سرکوب و کشتار کمونیست‌ها و انقلابیون حمایت می‌شد و در تمام این مدت عمدتاً رسانه‌های خبری غرب چشم خود را بر این فجایع بستند. جا داشت تا گردانندگان و شاهدان این دادگاه از امثال کاپیترون و گالیندویل و احمد شهید و تمام رسانه‌های غربی بپرسند چرا در تمام آن سال‌ها در مورد حقایق کشتار و سرکوب انقلاب ایران سکوت کردند؟ همچنانکه باید نقش دولت‌ها و سرویس‌های امنیتی امپریالیستی در همکاری‌های پنهان و علنی با رژیم جنایتکار اسلامی در سرکوب و انقلاب و انقلابیون را افشا کرد.



## عصمت و طندوست

**در مورد دستگیری و اعدام هفت تن از اعضای خانواده‌اش، دو دخترش جلیله و اعظم صیادی، دامادش غلام خوشبویی، سه برادرش محمود، علی و منوچهر و خواهرزاده یازده ساله‌اش جواد رحمانی شهادت می‌دهد.**

بشری‌ها اصلاً مهم نیست اعدام شدگان چه گرایش و ایدئولوژی سیاسی‌ای داشتند، برای چه علیه رژیم خمینی به پا خاستند، چه جامعه و آرمانی را دنبال می‌کردند، فرآیند رویارویی انقلابیون و کمونیست‌ها با رژیم جمهوری اسلامی چه بود و ..... همه این‌ها سوالاتی است که در رویکرد حقوق بشری و غیر سیاسی به رویدادهای دهه‌ی ۶۰ ایران بی‌پاسخ و مبهم می‌مانند و این یعنی سیاست زدایی از واقعیت و تاریخ. مازاد چنین نگاهی تقویت افق سرنوشتی رژیم اسلامی با اتکا به شناخت دقیق‌تر ماهیت و خصلت آن نیست. از این منظر جا داشت تا شاهدان و دست‌اندرکاران ایران تریونال در دادگاه و در پیشگاه مردم ایران بیشتر از آرمان و ایده‌ها و نظرات

در تمام آن سال‌ها اتحاد عمل و قرار داد نانوشته‌ای میان رژیم خمینی و امپریالیسم غرب در سرکوب انقلاب و سویه‌های رادیکال آن و کشتار و حذف فیزیکی و اجتماعی نیروها و سازمان‌های انقلابی و کمونیست وجود داشت. به بیان دیگر تیغ قتل‌عام انقلابیون و کمونیست‌های ایرانی در دهه‌ی سیاه ۶۰ دو دم و دو پایه داشت؛ ارتجاع اسلامی و امپریالیسم غرب. در شرایطی که امپریالیست‌ها از فقدان یک جنبش کمونیستی وسیع و پر قدرت در سطح جهان سوءاستفاده کرده و وقیحانه لاف حقوق بشر و آزادی می‌زنند، بر کمونیست‌ها و بر انقلابیون است تا به افشاگری علیه خصلت ارتجاعی و ضدانسانی امپریالیست‌ها پرداخته و به‌ویژه از نقش ایشان در فجایع دهه‌ی ۶۰ ایران پرده برداری کنند. کمونیست‌های انقلابی باید از هر فرصتی جهت افشاگری درست و سیاسی علیه ارتجاع و امپریالیسم به صورت توأمان استفاده کنند و هر گونه افشاگری جمعی در مورد کشتار کمونیست‌ها و انقلابیون در دهه‌ی ۶۰ و به دست رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را به امکانی جهت تبلیغ و دفاع از آرمان ایشان که همانا سرنوشتی جمهوری اسلامی و انجام انقلاب و حرکت بر مدار و در مسیر کمونیسم است، تبدیل کنند. •

## بامداد ما،

# هیلا آن‌ها!!!

از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی، جنبش سبز یک جنبش عقیم است. سبز الهی‌ها قبل از انتخابات ۸۸ مثل ادوار قبل با وعده‌ی «اصلاحات» پا به عرصه‌ی سیاست گذاشتند و مردمی که به علت عدم وجود یک نیروی پیش‌آهنگ آگاهی‌دهنده، تجربه‌ی گذشته را به آگاهی سیاسی تبدیل نکرده بودند، بلیط این خیمه‌شب‌بازی را جولوجلو خریدند. بعد از تقلب در انتخابات ۸۸ اینان به علت دعوای شان با جناح اصول‌گرای حکومت بر سر سهم‌شان از قدرت در همان نظام (و نه احقاقی حقوق مردم)

روز به روز ماهیت سازشکارانه‌شان آشکارتر شد و اوج آن در عاشورای ۸۸ بر ملا شد. این تجربه و سکوت دنباله‌دار اصلاح‌طلبان تا به همین امروز، برای کسانی که از واقعیت نمی‌خواهند فرار کنند، شکی در عقیم‌بودن این جنبش باقی نمی‌گذارد. جدای از همه‌ی این روایات و تفاسیر، جنبش سبز، در هنر نیز کراهتی از جنس ایدئولوژی خودش را پرورش داده است. این روزها در دنیای مجازی، نام هیلا صدیقی به عنوان شاعری آلترناتیو، نظر خیل کثیری از طرفداران جنبش سبز را جلب کرده است. هیلا صدیقی به عنوان غزل‌سرای معاصر، بعد از جریانات ۸۸ شهرت روزافزونی کسب کرده که به

یقین می‌توان گفت بوی «اصلاحات» با رنگ و لعابی سبز در شعرهای اش علت همین تیز شدن مشام‌ها است. اما اگر موشکافانه غزلیات وی را بررسی کنیم، به جای اعتراضی از جنس عصیان با مضامینی شدیداً مزین به نامی‌دیی، حسرت و البته مردسالاری روبه‌رو می‌شویم. موضوع اصلی اکثر شعرهای وی بیان مشکلات ناشی از سرکوب بعد از انتخابات ۸۸ است، اما با دیدی سبز، دیدی که میان دوست و دشمن پل می‌زند، دیدی که مظلوم‌نمایی را رواج می‌دهد و هم‌چون آفتی در بین توده‌ی مردم ستم‌کش جولان می‌دهد، جامعه‌ی بیمار ایران را به سمت پرستش سرخوردگی با حسی حق به جانب سوق می‌دهد و به جای تحریک به شوریدن، قبول وضعیت موجود را تبلیغ می‌کند. اما گرایشی که در اکثر شعرها و مصاحبه‌های وی بیش از همه پررنگ است، ناسیونالیسم افراطی (شوونیسیم) است؛ صدیقی با دیدی شوونیسستی چنان سنگ «میپهن پارسی» را به سینه می‌زند که گویی، یک ایران است و یک نژاد پاک آریایی!! و با چنان سربلندی‌ای از «هیبت تاریخی این خاک» سخن‌وری می‌کند که خجل می‌شویم از این که چرا تا کنون در سجده بر تخت حکمرانان این تاریخ با هیبت، پیشانی خود را به خاکش متبرک نکرده‌ایم.

خلاصه‌ی مطلب این است که با طبع چنین

آشی که هم «لوبیای سبزی» دارد و هم «کشک آریایی»، این دو جناح را به شدت شیفته‌ی شعر خود کرده‌است. پشت سنگر همین نگرش است که گرایش مردسالارانه‌ی جامعه را در قالب «مردان با غیرت این مرز و بوم» در انجمن‌های شعر آیکی فریاد می‌کشد و طوفان کف‌زدن‌ها تائیدش می‌کند. شوونیسیم و مردسالاری در نگاه صدیقی به زن هم، راست‌راست راه می‌رود و اوج آن در شعر «زن ایرانی» وی مشهود است، به طوری که این شعر با بیت «سرزمینم، خاک افسونگر، دل خاورمیانه/ نام تو، تاریخ تو، مردان کویات جاودانه»، مفتضحانه شروع می‌شود و در مصرعی، هنگام توصیف خودش به‌عنوان زن ایرانی پای خلیج فارس را این گونه به میان می‌کشد: «مثل دریا می‌خروشم من خلیج‌ام تا ابد فارس»، و در این شعر ۶ بیت، ۳ بیت در وصف این خاک پاک و آرزوی جاودانگی مردهايش سروده‌است. صدیقی در این شعر، اسطوره‌های آریائی زن را سمبل زن ایرانی قرار می‌دهد و هیچ



فکر نمی‌کند که بسیاری زنانی که این‌الگوها را ننگ خود می‌دانند و چنان ایدئولوژی عقب‌مانده‌ی حاکمیت تئوکراتیک، درون افکارش رخنه کرده است که حتی به ذهنش خطور هم نمی‌کند که برای توصیف یک زن آزاده دیرزمانی است که واژه‌هایی چون «صبور»، «غیور» و «چشم‌پراشک»، جای‌شان را به «سرکش»، «عصیان‌گر» و «مشت‌گره‌کرده» داده‌اند. وی در غزلیاتش (که محتویاتش شانه به شانه‌ی خزعبلات می‌ساید) مردمی را که در تظاهرات، ۸۸ جان برکف به خیابان آمدند را چنان مظلوم جلوه می‌دهد که گویی بره‌هایی بودند که در یک روز آفتابی، هنگام چرا، گرگ به گله‌شان زده و همراه قلع و قمع کرده است. خیر خانم صدیقی! کسی که جان به لبش رسیده و برای آزادی به خیابان می‌آید مظلوم نیست، کسی که «مسجد لولاگر» را به آتش می‌کشد و دود می‌کند و می‌فرستد به هوا، برگ سبزی نیست که از درخت بر زمین می‌افتد، بلکه داغی‌ست لعنت خورده. از طرفی انگارانه‌نگار همین بلایایی که وی از آن‌ها سخن می‌گوید، علتی جهانی دارد که در لباس دعوای بین هم‌وطن خوب و بد، خود را نشان می‌دهد.

صدیقی، شعری را با عنوان «بابا» منتشر کرده که در آن با «بابا» (سمبلی از پدرهایی که احتمالاً بعد از شورش‌های ۸۸ دست‌گیر شده‌اند) به درد و

دل می‌نشیند. اگر باز هم حقیر جلوه‌دادن زن، در میان رگه‌های مردسالارانه‌ی این شعر را مانند دیگر آثارش بسط ندهیم، از یک عنصر دیگر آن نمی‌توان گذشت، و آن هم ایدئولوژی «سکوت سبز» است که وی زیرکانه در شعر خود جای داده است. می‌گوییم زیرکانه، زیرا در شعری که از دغدغه‌های اش به علت فقدان «بابا» می‌گوید، ناگهان سکوت سبزش را این گونه به رخ مخاطب می‌کشد: «تو را بردند از این خانه وقتی / چشم مادرم رنگ شفق بود / منو یک سنگر از جنس «سکوت» / تو جرمات ایستادن پای حق بود». این همان ردپای کریه ایدئولوژی اصلاح‌طلبان در هنر است.

بد نیست به این نکته هم هرچند کوتاه اشاره شود که هیلا صدیقی، ورژن به روز شده‌ی «مریم حیدرزاده» است. حیدرزاده‌ای که در ادوار ریاست خاتمی شعرهایش گل کرد و کتاب‌هایش تیراژ بالایی را به خود اختصاص داد و در همان زمانه‌ی که پای ماهواره به هر خانه‌ی ایرانی باز شده بود و مردم در عین انفعال، جلوی تلویزیون تخمه می‌شکاندند، وی با ترانه‌هایش بخش عمده‌ی آلبوم‌های نسل جوان خوانندگان لس‌آنجلسی را تسخیر کرد و حال، صدیقی نیاز امروز اصلاح‌طلبان را فریاد می‌کشد. برای تاکید به عقیم‌بودن ایدئولوژی شعرهای صدیقی (ایدئولوژی سبز)، بد نیست سری هم به مصاحبه‌های او بزنیم. وی در مصاحبه‌ای که با سایت «تواهنگ» داشته‌، در قسمتی که بحث به جایگاه «صلح» می‌رسد، قویا تاکید می‌کند، «آرامش به دست نمی‌آید مگر این که «مردم» با هم به صلح برسند». برای پرداختن به این مسئله باید ابتدا مشخص کنیم که چه کسانی مردم

خطاب قرار می‌گیرند؟ «مردم» یک‌دست نیستند. به طبقات مختلف با منافع متخاصم تقسیم می‌شوند. به حاکمان و محکومان، به استثمارگران و استثمارشوندگان، به ستم‌گران و ستم‌کشان. اگر از این منظر صحیح به واژه‌ی «مردم» بپردازیم، هیچ صلحی بین آن‌ها نمی‌تواند برقرار شود. پس با این درک، جدل نه بر سر صلح بلکه حول پدیده‌ی عدالت می‌چرخد. آری! نه صلح بلکه جنگ طبقاتی راه چاره‌ی جامعه‌ی ما و جهان امروز است. سوال اساسی این‌جا است که چگونه محکومان، استثمارشوندگان و ستم‌کشان بر حاکمان، استثمارکننده‌گان و ستم‌گران پیروز خواهند شد؟ این مهم، ملزوم هدف خود و رهبری مناسب خود است، تا اینکه انرژی مردم هم‌چون سال ۵۷ به هرز نرود و به مجاری به قدرت رسیدن یک دارودسته ستم‌گر نریزد.

در کلام آخر برای روشن‌تر شدن دید «گل و بلبل» این شاعر جوان به مبارزه، درس نگرفتن از ۳۴ سال حکومت استبدادی جمهوری اسلامی و همچنین تاثیر عمیق حکومت تئوکراتیک بر عمده‌ی نسل جوان کشور، قسمتی از دفاعیه‌ی وی در دادگاه را برای شما عیناً بازنویس می‌کنم: «و در آخر اینکه خدای متعال چنان در طول این سال‌ها به خصوص دو سال گذشته همراه و پشتیبان من بوده و هست و چنان آرامشی در قلب من نهاده که

ایمان دارم از این پس هم هر چه پیش آید باز هم خیری ست که او بر ایم رقم زده است. من تمام گفتنی‌ها را گفتم و به قولی (بنده هر چقدر هم تدبیر کند باز هم محتاج تقدیر خدا است). بنابراین خوب می‌دانم حکم شما هر چه باشد نه خواست شما که خواست خدای رمضان است پس گوارای جان می‌باشد. والسلام»

حال بد نیست قسمتی از شعر «می‌توانم زیبا نباشم» از شاملوی بزرگ را برای روشن کردن چستی رسالت شاعر در قبال مبارزات مردم بیاوریم، اما باید قویا تاکید شود که این یک مقایسه نیست، چراکه مقایسه‌ای مع الفارق است و تفاوت، زمین تا آسمان.

زهری بی‌پاد زهرم در معرض تو.

جهان اگر زیباست

مجیز حضور مرا می‌گوید.

ایله‌ها مردا

عدوی تو نیستم من

انکار توام •

\* <http://www.youtube.com/watch?v=rLc4rJRsk-k>

نارلی بایدار

## منشاء حیات

### بخش اول

**همه‌ی** داستان در مورد دغدغه‌ی مهم "حیات چطور پیدا شده؟" برمی‌گردد به زمانی، که یک سوال بزرگ برای بشر ایجاد شد! "غذاهامون چرا فاسد می‌شوند؟"

و اولین جوابی که برایش پیدا شد، این بود: "حیات به صورت خود به خود تولید می‌شه!" ارسطو کسی بود که مهر تایید به این جواب زد. فاسد شدن گوشت توی یک محیط آزاد عامل ایجاد

باز هم گوشت فاسد شده، بنابراین گفته شد که نیرویی به نام "نیروی حیات" عامل ایجاد این کپک‌ها روی گوشت هست! البته باید به دو چیز در بررسی این نتیجه‌گیری دقت بکنیم! ۱- در آن زمان هنوز ساده‌ترین "میکروسکوپ" اختراع نشده بود و آدم‌ها با مفهوم "میکروارگانیسم" آشنا نبودند و قطعا در این شرایط با چنین کمبود ابزاری، برای آن‌ها کوچکترین موجود زنده‌ای بود که می‌توانستند با چشم غیر مسلح ببینند! ۲- هم چنین ایده‌آلیسم که بنیان علمی اون دوره را تشکیل می‌داد، اصلا به آن‌ها اجازه نمی‌داد، حتی به این فکر بکنند که ماده‌ی علت رو باید پیدا کنند و بنابراین تمام علامت‌های سوال آن دوره به اراده‌ی خدا و حکمت الهی تعبیر می‌شد. می‌دانیم که کشف علت پدیده‌هایی که به چشم مسلح دیده نشوند، بسیار سخت‌تر است، علوم زیستی هم مانند همه‌ی علوم دیگر برای کشف شدن "چگونه‌ها و چراها" تکیه به مشاهده مستقیم و آنالیز دارد، تا زمانی که ابزار کافی برای مشاهده بوجود نیامد طبیعی بود که ارسطوی ایده‌آلیست بدون میکروسکوپ مهر تایید این فرضیه را بزند!

تا این‌که هم‌زمان با پیشرفت فیزیک و اختراع میکروسکوپ و از طرفی مشاهده‌ی میکروارگانیسم‌هایی از قبیل باکتری‌ها و قارچ‌ها (هنوز نمی‌شد با میکروسکوپ‌های آن زمان ویروس را دید)، لویی پاستور با انجام آزمایش مشابه آن چیزی که ارسطو انجام داده بود، توانست اثبات کند، دلیل ایجاد این فساد عامل خارجی است که از والدین خود نشأت گرفته است و نه از "هیچ‌چیز" (عدم). آزمایش به طور خلاصه و ساده اینه: یک بطری حاوی ماده قابل فساد و یک لوله که دارای پیچ و تاب "گردن قویی" (اگه بلدی تند تند این واژه رو تکرار کن!) را به سر بطری وصل کرد، برای این‌که اگر ماده‌ی خارجی وجود داشت، توی پیچ و تاب لوله ته‌نشین بشه و به ماده‌ی داخل بطری نرسه! این آزمایش انجام شد و در نتیجه‌ی آن پاستور مشاهده کرد که ماده‌ی مورد آزمایش

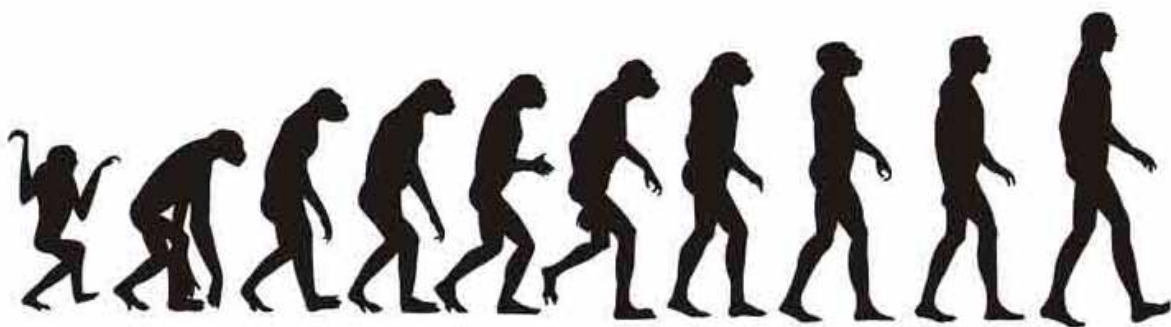
که پاستور قطعا نظریه "تولید خود به خودی" را رد می‌کند و می‌گوید، موجودات میکروسکوپی هستند که عامل ایجاد این فسادند! از این زمان به بعد دیگر مسئله بزرگ‌تر می‌شود و حالا مشکل فقط فساد و کنترل فساد مواد است! و کماکان سوال اینه "حیات چطور به وجود اومده؟!"

۱\* نظریه‌ی "خلقت" (هم‌زمان با نظریه‌ی تولید خود به خود ارائه شده): حیات را خالق هوشمند آفریده است. این رویکرد بیش‌ترین تعداد طرفدار را دارد که خود به خود به ۳ دسته تقسیم می‌شود: گروه اول پروسه‌ی تکاملی را باطل و خلقت را یکباره (مثلا در عرض شش یا هفت روز) می‌دانند، و این باور خود را نظریه‌ی علمی خلقت (آفرینش) می‌نامند. گروه دوم که طرفداران کمتری دارد تکامل را می‌پذیرند، ولی پیدایش سلول‌های اولیه را حاصل تدبیر خالق می‌دانند. گروه سوم که انگشت شمارند سلول اولیه را نیز حاصل پیدایش از ماده می‌دانند، اما کل فرآیند ایجاد حیات از ماده‌ی بی‌جان را حاصل تدبیر الاهی می‌شمارند. هر سه گروه پیدایش حیات را حاصل طرح و نقشه قبلی می‌دانند و تنها اختلاف نظرشان در تعیین مرحله‌ای است که خدا را وارد ماجرای پیدایش حیات می‌کند!

۲\* فرضیه‌ی «منشاء خارجی»: حیات خارج از سیاره‌ی زمین شکل گرفته و بعد به زمین منتقل شده است.

این یک فرضیه‌ی علمی است. اما شواهد کمی بر تاییدش وجود دارد. تاکنون وجود حیات در هیچ نقطه‌ای از کیهان اثبات نشده است. دانشمندان معتقدند که «منشاء خارجی» بر اساس پیدایش حیات از ماده بی‌جان در «مبداء» و انتقال آن به "مقصد" یعنی زمین است. با وجود شواهد اندکی که در مورد «منشاء خارجی» وجود دارد، روش علمی اقتضا می‌کند که تحقیق بیشتری در مورد آن انجام شود.

۳\* پیدایش خود به خود: حیات در اثر واکنش‌های شیمیایی خاصی به صورت تدریجی از ماده بی‌جان



پدید می‌آید! البته این نظریه را نباید با آن چیزی که قبلاً با همین عنوان نامیده می‌شد، اشتباه بگیریم!

این نظریه همان بحثی است که مدل سوپ بنیادین را مطرح می‌کند: استنلی میلر و همکارانش معتقد بودند، اقیانوس‌هایی که میلیون‌ها سال قبل (حدوداً

فاسد نشد! همان ماده که ارسطو آن را در بطری‌ای با لوله‌ی راست و بدون پیچ و تاب گذاشته بود و دیده بود که ماده فاسد شده است! وقتی پاستور لوله را طوری که محتویات نامرئی داخلش بتونن با ماده داخل بطری تماس داشته باشن، تکون می‌ده، می‌بینه که در این حالت فساد ایجاد شده! این جا بود

این سوال شد. بعد برای این‌که اثبات کنند عامل خارجی نیست که گوشت رو فاسد می‌کند، آن را، درون یک ظرف قاچ می‌دهند و درش را با یک توری که سوراخ‌هاش خیلی خیلی ریز بود و فقط هوا می‌توانست از آن رد شود، قرار می‌دهند و بعد از چند روز می‌بینند که بله! فرضیه درست بوده و

پس از انتخابات اریکسون به کارش ادامه داد اما به ادعاهایش نیز ادامه داد. امروزه اریکسون می‌گوید که آن‌ها به نگهداری سیستم ادامه خواهند داد اما تصمیم گرفته‌اند که در راستای سیاست تشدید تحریم‌ها، دیگر سیستم‌های جدید به ایران نروهند! CreativitySoftware تایید کرد که ایرانسل یکی از مشتریان است و از اظهارنظر پیرامون هرگونه سیستم ردیابی تلفن همراه به دلیل محرمانه بودن قرارداد خودداری کرده ولی طبق اعلام رسمی احسان مظفری پور مدیر کل بازاریابی ایرانسل در سال ۸۸ از "خدمات مبتنی بر مکان (موقعیت) LBS" این اپراتور خبر داده (۴)! با این تکنولوژی ارگان‌های قانونی و امنیتی ایران می

در پرتو سیاست‌های تحریم، سروصدای محافل حقوق بشری و جهانی شدن اخبار سرکوب و کشتار مردم در خیابان‌ها و زندان‌های رژیم، بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری و پیشرفته، کمپانی‌های تولیدکننده تکنولوژی و ابزارهای ارتباطی خود را موظف کردند که به ایران تجهیزات و خدمات نروهند. به دنبال این مساله که به شکل قانون در سطح اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا و مراکز اجماع قدرت‌ها تصویب شد، ابرکمپانی‌های ارتباطی نیز جداگانه اعلام کردند که دیگر تجهیزات ارتباطی و خدمات نگهداری آن را به ایران نخواهند فروخت. با اوج گرفتن تحریم‌های اقتصادی در ماه‌های اخیر تاکیدات دوباره‌ای از سوی این محافل و مراکز

۳.۸ میلیارد سال پیش) وجود داشتند، مانند یک دیگ سوپ در حال جوش بودند. چرا که دمای جو بین ۴۰ تا ۸۸ درجه متغیر بوده است. آب دریاها ترکیبی از مواد معدنی مانند متان، آمونیاک، سولفید هیدروژن، دی‌اکسیدکربن، منوکسید کربن و فسفات بود که با برخورد انرژی به این مواد و واکنش آن‌ها با هم مواد آلی تشکیل شدند. به این ترتیب اقیانوس‌ها پر شد از مواد آلی و به این دلیل به این نظریه گفتند "نظریه‌ی سوپ"! استنلی میلر این فرضیه را روی مدل کوچک تراش انجام داد و انرژی آن در این آزمایش شبیه سازی رعد و برق بود و دید که دقیقاً همان ملکول‌های آلی درست شدند. حتی با انجام ترکیبات مختلف مشاهده کرد که از این مواد معدنی "DNA" هم درست می‌شود که شیمی تجزیه آن را تایید می‌کند.



بخش اول

هین پرنه

## تکنولوژی ارتباطات

### پدیده‌ای در خدمت مردم یا ابزار کنترل آن‌ها؟

سال‌هاست شاهد استفاده‌ی روزافزون مردم از ابزارهای پیشرفته‌ی ارتباطی مانند اینترنت و تلفن همراه و ... هستیم. ایران هم بنابه موقعیت فرهنگی و اقتصادی خود در زمره‌ی کشورهای قرار دارد که ابعاد مصرف تکنولوژی بسیار بالاتر از تولید آن است. این موضوع باعث شده که مصرف‌کننده‌گان آشنایی کمی با این تکنولوژی و ابزارهای پیشرفته داشته باشند و رژیم بتواند از این موقعیت برای کنترل بیشتر آن‌ها بهره‌گیری، دستگیری بسیاری از فعالین دانش‌جویی، کارگری، زنان و ... در سال‌های اخیر و در پس خیزش ۸۸ و گاهی لو رفتن ارتباط فعالین داخل با خارج از کشور، بارها از طریق کنترل سیستم‌های ارتباطی ایشان صورت گرفته و متأسفانه این روند کماکان ادامه دارد. با توجه به این موقعیت باید به فعالین سیاسی و جوانان فعال و مبارز هشدارهای مهمی داد که هرچند به ابعاد فنی این ابزارها آشنایی ندارند اما موقعیت خود و دشمن را درست و واقعی ببینند و با توجه به این موقعیت از ابزارهای ارتباطی گوناگون استفاده کنند. برای همین بهتر است ابتدا با موقعیت خود و دشمن بیشتر آشنا شویم و در یادداشت‌های بعدی به راه‌های مقابله با آن نیز بپردازیم.

توانند هر تلفن همراهی را که روشن باشد، ردیابی و جای‌گاه آن را با خطای چند متر شناسایی کند. AdaptiveMobile Security که متعلق به بخش سرمایه‌گذاری شرکت اینتل (Intel) است، در شراکت با اریکسون در سال ۲۰۱۰، سیستمی را به بزرگترین اپراتور شبکه‌ی تلفن همراه ایران پیشنهاد دادند که توانایی بلوکه‌سازی، فیلتر و ضبط پیامک‌های تلفن همراه را دارد. این شرکت ایرلندی هنوز به نگهداری سیستمی که در سال ۲۰۰۸ به ایرانسل فروخته و در اختیار پلیس است، ادامه می‌دهد. سخن‌گوی AdaptiveMobile می‌گوید که فناوری آن‌ها برای مبارزه با هرزنامه‌ها، ویروس‌ها و «محتوای نامناسب» (۵) است و برای ارگان‌های قانونی-امنیتی طراحی نشده است. آن‌ها می‌گویند که تجارت با ایران را پس از پایان یافتن قرارداد در آخر سال ۲۰۱۲ متوقف خواهند ساخت! چون ادامه‌ی فضای سیاسی کنونی در ایران به

قدرت مبنی بر تحریم تکنولوژیک رژیم ایران را شاهد بودیم. اما واقعیت این‌ست که هم‌زمان با این تاکیدات، مرتباً شاهد برملا شدن روابط گسترده‌ی آن‌ها با رژیم ایران و رژیم‌های سیاسی مشابه مانند سوریه هستیم.

#### تحریم، ادعا و واقعیت!

اریکسون، بزرگترین سازنده‌ی تجهیزات شبکه‌های تلفن همراه تایید کرد که در سه ماهه آخر سال ۲۰۰۹ تجهیزات ردیابی تلفن همراه برای صدور صورت حساب مشتریان را به ایرانسل (MTN Irancell)، دومین اپراتور بزرگ شبکه‌ی تلفن همراه ایران فروخته است. این تجهیزات ردیابی در واقع برای کنترل لحظه به لحظه به کار می‌رود. تقریباً بعد از وقایع کوی دانشگاه و سپس اعتراضات مردمی در سال‌های ۸۵ - ۸۶ شرکت اریکسون اعلام کرده بود که تجهیزات ردیابی به ایران نروخته و نمی‌فروشد. (۱) با شروع خیزش

## «کابوس»

### برای سوریه

این جا

کنار لمیده‌ترین هر انتظار  
کابوس یک فشنگ نشسته است  
— خوب نگاه کن!

آن دخترکِ دل‌پوش  
دیگر از این خاک نمی‌گذرد،  
از هر کسی پرسی  
چهارده بار می‌گوید:  
«شب بود»

و ماه نامِ روشنی داشت،  
با قلبی آکنده از انسان  
برگشتیم  
تا اشک‌های پشتِ سرمان را بشمریم  
با داغی پُر اُپر از انسان  
برمی‌گردیم

تا مرگِ پیشِ پای‌مان را ببینم.»

کنار لمیده‌ترین انتظار  
یک فشنگِ خالی خوابیده است،  
و کسی نمی‌داند  
تا اولین باجه‌ی روزنامه  
چند خبرِ ناگوار است.

هم‌زمان بازی می‌کنند و از کانال‌های رسانه‌ای مردم را بمباران می‌کنند. در ایران هم‌زمان با سرکوب خیزش مردم پس از انتخابات قراردادهای شرکت‌های ارتباطی و رسانه‌ای افشا می‌شد، در بسیاری از شورش‌های خاورمیانه و شمال آفریقا نیز از ابزارهای کنترل رسانه‌ای - ارتباطی برای سرکوب استفاده می‌شد. براساس پژوهش‌های خبرگزاری بلومبرگ، به‌عنوان نمونه فقط در بحرین برای ردیابی و دستگیری فعالان سیاسی، مراکز کنترلی که کمپانی زمینس فروخته بود و از شهر اسپو در فنلاند نگهداری می‌شد، و دیگر تجهیزات نوکیا-زمینس-نتورکس (NSN) و سپس بخشی که شرکت تروویکور (Trovicor GmbH) نام داشت، مورد استفاده قرار گرفته بودند!

یعنی ارتباط کامل بین مراکز تولید تکنولوژی، کنترل و نگهداری آن با مراکز فشار و سرکوب و ماشه‌ی تفنگ نیروهای سرکوب‌گر. در انتهای بخش اول باید اشاره کنیم که در شرایط حاد تحریم و کناره‌گیری و یا پشیمانی بسیاری از این شرکت‌ها از ادامه‌ی همکاری با رژیم‌هایی چون ایران یا سوریه، در روزنامه وال استریت ژورنال مقاله‌ی مفصلی انتشار یافته است که به نقش کمپانی چینی هواوی در راه اندازی شبکه‌ی جاسوسی و امنیت مخابراتی برای ردیابی آزادی‌خواهان ایران پرداخته‌است و به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه پس از سروصدایی که پیرامون شرکت نوکیا-زمینس برپا شد، شرکت هواوی جای همه‌ی شرکت‌های غربی را گرفته و خدماتی به مراتب بیشتر از آن‌ها ارائه می‌دهد و هرگونه تجهیزاتی برای ردیابی افراد، کنترل و فیلترینگ اینترنت را به رژیم اسلامی هم ارائه می‌دهد، هم کار راه‌اندازی؛ نگهداری و آموزش متخصص را نیز بر عهده می‌گیرد. ... این مطلب ادامه دارد. •

(۱). ادعاهای این کمپانی با جستجوی واژه و سال در سایت امنستی و دیده‌بان حقوق بشر قابل دسترسی است. هم‌چنین اظهارات رسمی و صفحه‌ی طراحی شده در مورد پوزش کمپانی‌ها به ویژه اریکسون را ببینید برای درک کل مقاله مفید است:

<http://www.humanrightsfirst.org/2011/11/18/excuses-excuses-surveillance-technology-and-oppressive-regimes/>  
<http://www.bloomberg.com/news/2011-10-31/iranian-police-seizing-dissidents-get-aid-of-western-companies.html>  
(2). <http://www.creativitysoftware.net/>  
(3). <http://www.adaptivemobile.com>  
(4). <http://www.irancell.ir/layer3/?id=%20338>  
(5). <http://www.youtube.com/watch?v=RnZKX3-WS0M>

اعتبار آن‌ها صدمه خواهدزد. خب، روشن است که هرزنمه‌ها و ویروس در ایران، انسان‌ها هستند و این هم روشن شد که علی‌رغم تحریم‌ها، تا پایان ۲۰۱۲ این کار ادامه دارد!

هر سه شرکت اروپایی برخلاف فراخوان‌ها ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا برای کنترل بیشتر صادرات به ایران، کماکان به تجارت با ایران ادامه می‌دهند. فروش این گونه فناوری‌ها به ایران در بیشتر کشورها قانونی است و آن‌ها این-کار را حتی زمانی که رقیب آن‌ها، نوکیا زمینس نتورکس (NSN) با کارزار جهانی تحریم «نه به نوکیا» روبه‌رو گشت و برای صدور تجهیزات شود به ایران مجبور به بازخواست به پارلمان اروپا شد، کماکان ادامه دادند! قدرت پشت این کمپانی‌ها را در نظر بگیرید که مراکز قانون‌گذاری دنیای سرمایه‌داری را تبدیل به بازیچه کرده‌اند.

### رقابت و اتحاد

قابل ذکر است که بنگاه‌های فکری، مراکز قانون‌گذاری، سرویس‌های امنیتی علنی و غیرعلنی و رسانه‌ها در پیچیده‌گی زیادی با یکدیگر کار می‌کنند و برای ما یافتن ارتباطات میان آن‌ها بسیار دشوار و تقریباً ناشدنی است اما درک این ارتباط و موقعیت خودمان در برابر آن‌ها چندان سخت نیست. تناقضات زیاد، رقابت‌های امنیتی و ربودن مشتری‌ها و درز دادن عمدی برخی اطلاعات از هم‌واردی‌ست که به ما کمک می‌کند.

موضوع اساسی و کلانی که باید مورد توجه ما باشد و نسبت به آن هشیار باشیم و توهمی به قدرت‌های بزرگ و طرح‌های نجات دموکراسی آن‌ها نداشته باشیم این‌ست که در بازار رقابت اقتصادی همیشه رقابت‌های سیاسی نیز حاد و داغ می‌شود. در شرایطی که اتحادهای کشورهای قدرت‌مند برای تحریم و محدودیت اقتصادی کشوری شکل می‌گیرد در واقع و از سوی دیگر رقابت‌های پشت پرده‌ی آن‌ها نیز آغاز می‌شود. رقابت برای این‌که جای هم را در شراکت اقتصادی با کشور تحریم شده بگیرند، رقابت برای این‌که با دادن و گرفتن امتیازاتی از کشور تحریم شده بتوانند ابتکار عمل را در بین قدرت‌های دیگر به‌دست گیرند، بتوانند مناطق نفوذ سیاست خود را گسترش دهند و بسیاری طرفندهای دیگر. این رقابت و اتحاد و افتراق هم‌زمان بین شرکا و تحریم‌شده‌گان دنبال می‌شود. مثلاً در شرایط ایران بعد از انتخابات، سقوط برخی دیکتاتورها در شرایط شورش‌های مردمی شمال آفریقا یا در شرایط جنگی امروز سوریه. تمام این قدرت‌ها نقش‌های مختلف را

آدرس‌های الکترونیکی شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران:

سایت: <http://shorayejavanan.com>

فیس بوک: <http://www.facebook.com/shorayejavanan>

صفحه ی فیس بوکی "روی خط رادیکال": <http://www.facebook.com/radicalvoice>

پست الکترونیکی: [E-mail: iranianfederetion@gmail.com](mailto:iranianfederetion@gmail.com)

**RADICAL**

